

# سیمین بهبهانی در شعر معاصر

ضیاء موحد

بس نوجوان است و شاید، از بیست بالا ندارد  
بادا که چون من مبادا، چل سال رنجش پس از این  
خود گرچه رنج است بودن، «بادا مبادا» ندارد  
تق تق کنان چوب دستش، روی زمین می نهد مهر  
با آن که ثبت حضورش، حاجت به امضا ندارد  
بر چهره سخت و خشکش، پیدا خطوط ملال است  
یعنی که با کاهش تن، جانی شکیبایی ندارد  
گویم که با مهربانی، خواهم شکیبایی از او  
پندش دهم مادرانه، گیرم که پروا ندارد  
رو می کنم سوی او باز، تا گفت و گویی کنم ساز  
رفته است و خالی است جایش، مردی که یک پا ندارد  
(یک دریچه آزادی)



در این شعر قاعده‌های کلاسیک افزودن به کلام از وزن عروضی، تساوی مصراع‌ها، نقطه گذاری، قافیه تا نحو طبیعی همه رعایت شده و شعری آفریده شده مؤثر و ترجمه‌ناپذیر. قدرت تأثیر شعر تا حد زیادی در وزن و به خصوص قافیه‌های طبیعی آن است که در ترجمه محو می‌شوند. و البته معیار شعر بودن یا نبودن اثری در یک زبان، ترجمه‌پذیری آن به زبان دیگر نیست. در زبان فارسی این شعر است، شعری با حرف‌های ناگفته اما در آن نهفته. سرودن

شعر هنر کلامی است و هر جا سخن از هنر می‌رود سخن از آفرینندگی می‌رود، سخن از چیزی تازه که پیش از این نبوده است. کلام در شعر چیزی می‌شود متفاوت با آن در نثر خبری و حرف‌های معمول. اما چگونه می‌توان حرف معمول را تا حد شعر فرا برد؟ پاسخ این است که معمولاً به دو گونه: (۱) افزودن عناصری به کلام یا (۲) کاستن عناصری از آن. هدف از این نوشته توضیح همین مطلب است و تعیین جایگاه شعر سیمین بهبهانی از این دیدگاه. نخست باید این نکته را روشن کنم که منظور من از افزودن و کاستن افزودن و کاستن است به تمامی صوری و عینی. یعنی عناصری مانند وزن، قافیه، انواع موسیقی کلمه‌ها و صنایع لفظی مانند تسجیع و ترصیع و تجنیس، برخی صنایع بدیعی و خلاصه اغلب چیزهایی که در کتاب‌های فنون بلاغت و صناعات ادبی در بخش صنایع لفظی و بدیعی می‌آورند. تاریخ نقد شعر تاریخ همین افزودن‌ها و کاستن‌ها است به قصد شاعرانه کردن کلام، ایجاد فضاهای تازه و عمق بخشیدن به معنی. نقطه گذاری و سطر بندی و نحو شکنی و انواع طرح‌های موسیقایی متعلق به همین دسته از عناصر صوری و عینی هستند. به نظر من کار منتقد ادبی بررسی چگونگی تحولات همین عناصر است که ابزار و ادوات شعرند. مسئله معنی و تأویل را باید به عهده خواننده نهاد.

## ۱. شعر از راه افزودن به کلام

این راه قدیمی‌ترین و متداول‌ترین راه رسیدن به شعر و جدا کردن نثر عادی از شعر است. افزودن وزن و قافیه به کلام بارزترین شگرد این راه و روش است. بیش‌ترین و پراوازه‌ترین شعرهای کلاسیک، در غرب و شرق، از این دو عنصر بهره برده‌اند و ترجمه‌ناپذیری بسیاری از آن شعرها به دلیل حضور مؤثر همین دو عنصر است. در شعر معاصر ایران شعر سیمین بهبهانی نمونه‌ی والای بهره‌برداری از وزن و قافیه، تا حد ترجمه‌ناپذیری است. به این شعر توجه کنید:

شلوار تا خورده دارد، مردی که یک پا ندارد  
خشم است و آتش نگاهش، یعنی: تماشا ندارد  
رخساره می‌تابم از او، اما به چشم نشسته

چنین شعری عمری تجربه شاعرانه و با کلام زیستن می‌طلبد. مثال دیگر افزودن، بهره‌برداری از انواع موسیقی و هم‌آوایی کلمه‌ها است، شگردی که همه شاعران، از هر نسل و مکتبی به کار برده‌اند و می‌برند. نمونه آن این بند معروف از مسط منوچهری است:

خیزید و خز آرید که هنگام خزانست  
 باد خنک از جانب خوارزم وزانست  
 آن برگ رزانست که بر شاخ رزانست  
 گویی به مثل پیرهن رنگرزانست  
 دهقان به تعجب سر انگشت گزانست  
 کاندز چمن و باغ نه گل ماند و نه گلزار

این بند تجسم پاییز وهیاهوی باد و برگ‌ریزان رنگین آن در کلام است. نمونه دیگر، این شعر معروف از را پوند است که مثال‌اعلای تصویر شنیداری (auditory image) و ترجمه‌ناپذیری است:

When the nightingale to his mate  
 Sing day - long and night late  
 My love and I keep state  
 In bower,  
 In flower,  
 Till the watchman on the tower  
 Cry:  
 "UPI Thou rascal, rise,  
 Y see the white  
 Light  
 And the night  
 Flies"

این گونه شعرها موسیقی ناپند. در آن‌ها معنی اهمیت ثانوی دارد. موسیقی جادویی‌ترین عنصر شعر است و قدیمی‌ترین آن. شعرهای سیمین بهبهانی سرشار از انواع این عنصر جادویی است. برای نمونه به ذکر مطلع چند غزل پر رنگ و آهنگ او بسنده می‌کنم:

نیلوفر شبنم زده ساحل رودم  
 کسی جامه نبوشید ز دیبای کبودم  
 یا رب مرا یاری بده، تا خوب آزارش کنم

هجرش دهم، زجرش دهم، خوارش کنم، زارش کنم

(مرمر)

و نیز این غزل ناب عاشقانه که از قدیمی‌ترین غزل‌های اوست:  
 ای با تو در آمیخته چون جان تم امشب  
 لعلت گل مرجان زده بر گردنم امشب

(مرمر)

بحث افزودن را دیگر ادامه نمی‌دهم. ما به برکت شعر قدیم و جدید ایران با انواع این افزودن‌ها آشنا هستیم. این‌ها شگردهایی است که همه شاعران بزرگ کلاسیک به کار برده‌اند و بعضی مانند سعدی و حافظ چنان کاری از این ابزار گرفتند که برای متأخران راهی جز تقلید و تفنن باز نماند. شعر شاعران مقلد که به خیال خود برای نوآوری به انواع تفنن‌ها روی آورده بودند و مثلاً شعری می‌گفتند یا ردیف «آتش و آب» یا «ابر و آفتاب» یا قصیده‌ای می‌بافتند بی‌نقطه یا بی‌الف یا نظمی سر هم می‌کردند ذوب‌حیرین یا ذوقافیتین بزرگترین نتیجه‌ای که داشت این بود که معلوم شود شعر از آفرینندگی بازمانده است و باید کاری کرد.

در ایران در طول قرن‌ها، شگرد افزودن، همه ظرفیت‌های خود را به نمایش نهاده و خود را به انتها رسانده بود. می‌توان حدس زد که از زمانی به بعد روند افزودن باید معکوس می‌شد. در غرب روند معکوس یعنی روند کاستن مقارن با انقلاب صنعتی آغاز شد و در ایران با حدود یک قرن تأخیر. آغازگر رسمی و جدی این روند نیما بود. در ایران نیز روند کاستن، همانند غرب، با تحول در وزن و قافیه و مصالح عینی و صوری شعر آغاز شد. به تحقیق، شرایط فرهنگی و اجتماعی هم در کار بودند. ولی من در این جا به آن‌ها نمی‌پردازم.

## ۲. شعر از راه کاستن

برداشتن قید تساوی مصراع‌ها و قید قافیه و ردیف به گونه‌ای که در شعر قدیم به کار می‌رفت از کاستن‌های نیما بود. کار مهم دیگر نیما کنار نهادن تشبیه‌ها و استعاره‌هایی بود که دیگر کلیشه شده بود. بدیهی است که این کاستن‌ها به منظور ایجاد تأثیری تازه بود. صرف کوتاه و بلند کردن مصراع اهمیتی نمی‌تواند داشته باشد. نیما پایه‌پای این کاستن‌ها نه تنها استعاره‌ها و تعبیرهای تازه بلکه ایجاز و وحدت و تشکل را نیز، به خصوص در شعرهای کوتاه و شعرهای دهه آخر عمر خود به زبان شعر افزود. نیما برای رسیدن به زبان خاص خود هزینه سنگینی هم پرداخت. به نظر من حدود

هفتاد تا هشتاد درصد آثار نیما کار تجربی است نه شعر خواندنی. پس از نیما از تندروی‌های ناکام و ناموفق افرادی مانند هوشنگ ایرانی که بگذریم، جریان سالم و تأثیرگذار کاستن با شاملو به پیش برده شد. برداشتن قید وزن عروض نیمایی و آزادتر کردن قید قافیه تا حد چشم‌پوشی از آن، کار شاملو بود. رها کردن عروض نیمایی کاری بود که فریاد نیما را هم درآورد. اما رسیدن به نوعی وزن طبیعی و موسیقی موثر و گره‌زدن فضای شعر فارسی به فضای گسترده و پر امکان هوای تازه و باغ آینه کاستن‌ها و افزودن‌هایی بود که شاملو را برتر از شاعران زمان خود نهاد. این توصیه نیما بود که:

باید از چیزی کاست

تا به چیزی افزود

نکته مهم در مورد شاملو این است که نه تنها در محدوده مبانی نیما در وزن و قافیه توانست شعری چون ماهی بنویسد، در باغ آینه با عبور از وزن نیمایی و قافیه و کاربرد زبان روزمره، یعنی بدون توسل به حد نهایی کاستن، شعرهایی چون یاران و لوح گور نوشت که در حد والای ایجاز و شعر ناب هستند.

و اما سیمین بهبهانی. سیمین بهبهانی در این جریان میانه‌رو و مسلط دهه‌های قبل از انقلاب همراه کاروان بود و نبود. همراه کاروان بود زیرا حرکت و پویایی و نوآفرینی آن را به دقت می‌پایید، با شاعران آن گفت‌وگو داشت و از نقدهایی که نوشت و بسیاری از آن‌ها در مجموعه یاد بعضی نفرات چاپ شده می‌توان دریافت که چه شناختی از این جریان دارد و چه دقت‌هایی در آثار شاعران نوپرداز کرده است، به خصوص که رقیب دیرین او فروغ فرخزاد هم به آن کاروان پیوسته بود و نام آور شده بود. اما از سوی دیگر هم‌راه کاروان نبود زیرا نه دست از قالب‌های سنتی مثنوی و غزل و مانند آن برداشت و نه، در نتیجه، وزن‌های عروضی و ردیف و قافیه را کنار نهاد. اما طریق قدیم را هم در پیش نگرفت و برای خود راه دیگری برگزید، راهی منحصر به فرد، راهی که همه افزودن بود. یعنی کشف وزن‌های تازه، وحدت و تشکلی بی‌سابقه به غزل بخشیدن و زبان غزل را از کلیشه‌های متداول رها کردن و تصویرها و استعاره‌های تازه آفریدن. سیمین بهبهانی با این نوآوری‌ها غزل‌هایی سرود بی‌سابقه که چه بسا بدون او بی‌لاحقه هم بماند، یعنی رهرو راهی شد که گمان می‌کنم آغاز و انجام آن خود او باشد. در اینجا به نقل مطلع چند غزل او بستنده می‌کنم:

و نگاه کن به شتر آری، که چگونه ساخته شد، باری  
نه ز آب و گل که سرشتندش، ز سراب و حوصله پنداری  
(یک دریچه آزادی)

شادی کنان می‌رفتند با چرخ هدایی‌شان  
یک جو نبود از عالم پروای بی‌پایی‌شان

بین به هیئت نیلوفر، فرا نشستن بودا را  
نگشته دامن پاکش تر، گذشته آب ز سر ما را

(دشت ارژن)

خلاصه اینکه:

شاعران برای شاعرانه کردن کلام از افزودن بدان آغاز کرده‌اند و پس از زمانی طولانی در تجربه افزودن به کلام اکنون دیرگاهی است که روند معکوس آغاز شده است. اکنون برای شاعرانه کردن کلام شگرد کاستن از کلام را تجربه می‌کنند. شگرد کاستن، از کنار نهادن وزن و قافیه و پرهیز از صنایع لفظی شروع می‌شود و در حد نهایی به برهم ریختن نحو طبیعی کلام، ارجاعات خصوصی، تصویرهای شکسته و بی‌ارتباط و حذف حروف اضافه و حتا فعل می‌انجامد. این تجربه‌هایی است که در غرب سابقه آن از یک قرن پیش‌تر است. آنچه مسلم است روند مسلط شعر امروز رفتن به سمت ایجاز و فشردگی است. در رسیدن بدین هدف لازم نیست شاعر به حد نهایی کاستن روی آورد، مگر این که بتواند شعری بنویسد که در عین شعر بودن نتوان بدون به کارگیری شگردهای افراطی چنان شعری نوشت. در این جا نیز صرف هزینه فراوان برای به دست آوردن چیزی ناچیز نشانه ناآگاهی از سرمایه‌های ادبی و ظرفیت‌های کلام طبیعی است.

درباره روند کاستن و تاریخ آن در غرب و در ایران جای حرف بسیار است. اما این مقاله جای آن نیست. نکته مربوط به بحث ما این است که سیمین بهبهانی با همه آشنایی و شناختی که از این روند دارد به آن نییوسته است و هم چنان راه ابداعی خود را می‌رود. به قول نیما:

و به ره نی‌زن که دایم می‌نوازد نی، در این دنیای ابراندود  
راه خود را دارد اندر پیش.